

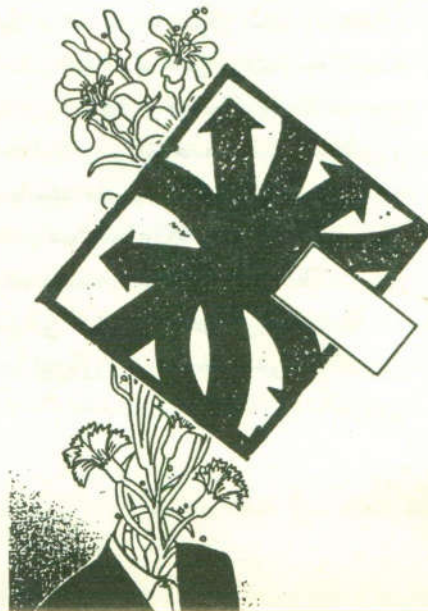
اشاره:

فاضل و محقق ارجمند جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای جواد محدثی، نامی آشنا برای جوانان، نوجوانان و آشنایان، در عرصه فرهنگی جامعه اسلامی ماست. آثار قلمی بسیاری به زیور طبع سپرده و مقالات و اشعار زیبای او را در عرصه فرهنگی کشور هر روز شاهدیم. تلاش فکری و قلمی ارزشمند وی برای احیای ارزش‌های دینی و فرهنگ اسلامی بر کسی پوشیده نیست. آنچه در پی می‌آید گفتگویی کوتاه با این محقق گرانمایه است که از نظر آشنایان می‌گذرد.

خودباوری

فرهنگی

در گفتگو با حجة الاسلام جواد محدثی

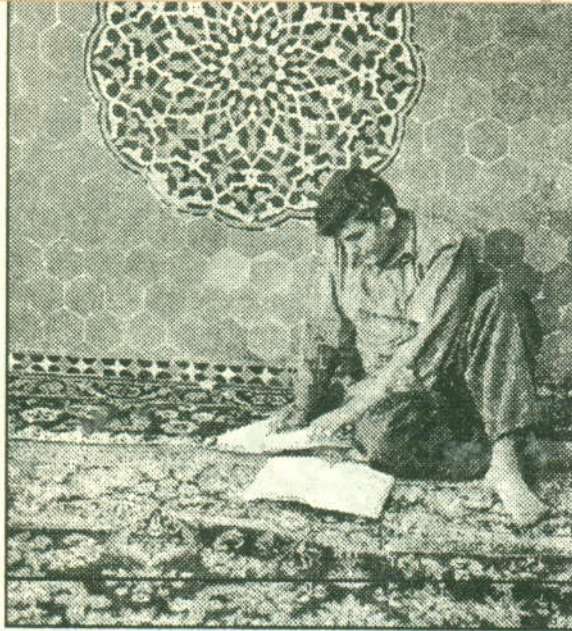


چه تعریفی از «خودباوری» دارید؟ آیا مقوله‌ای اجتماعی - سیاسی است، یا فرهنگی و یا روان‌شناختی؟

سخنی را از بوعلی سینا نقل می‌کنند که گفته است: «استعدادهای درون انسان مثل آبِ ته چاه است، هر چه از آن بکشند، جوشان‌تر می‌شود و اگر آب چاه استخراج نشود، می‌خشکد».

به نظر من، «خودباوری» در یک مرحله شناختِ قوا و استعدادهای الهی است که در وجود بشر به ودیعت نهاده شده است؛ در مرحله دیگر اعتقاد و ایمان به توانایی‌های شخصی یا حتی اجتماعی نسبت به یک امت خود باور.

فرهنگ‌های مختلف بشری، در میزان شناختی که از انسان و توانمندی‌هایش ارایه می‌دهند، یکسان نیستند. زاویه دید آنها نیز یکسان نیست. گاهی هم باورهای مردم نسبت به خود، معلول تربیت صحیح یا غلط خانوادگی و فرهنگ عمومی آن جامعه است. در مجموع، گرچه یک بعد روان‌شناختی محسوس در آن دیده می‌شود، ولی چون نشان‌دهنده شاکله اجتماعی و تربیت عمومی افراد جامعه است، می‌تواند موضوعی فرهنگی به شمار آید. اگر این خودباوری نباشد، زمینه‌های ذلت‌پذیری و اطاعت از قدرت‌های باطل و پذیرش ظلم و تحمیل هم فراهم است. کسی که قدر و ارزش خود را به عنوان یک انسان بشناسد، راضی به فرومایگی و پستی و حقارت نفس نمی‌شود و به شیطان‌ها و شیطان‌صفت‌ها سواری نمی‌دهد. همه بدبختی‌ها ریشه در آن دارد که انسان آن «خود الهی» و «بعد معنوی» و زمینه رشد روحی و



کمالی خود را نشناسد و تعالی نبخشد. کلام نورانی حضرت علی علیه السلام که فرمود: «هَلْکَ امْرَأَةٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ»^(۱) شاید ناظر به همین باشد. «خودباوری»، نوعی شناخت خویش و شناخت ارزش‌های وجودی است. توانایی انسان برای رشد و بالندگی، خیلی بالاست، به شرط آن‌که به این مسأله باور داشته باشد.

در بخشی از یکی از سروده‌هایم گفته‌ام:

تو فروغ مه‌ری

موج بی‌آرامی

جویباری جاری

تو فروزنده‌تر از خورشیدی

حیف اگر مشتری پوچی و پستی باشی

حیف و صد حیف اگر «قدر» خودشناسی

چگونه می‌توان به این مرحله از «فودباوری» رسید؟

همان‌طور که گفته شد، نوع تربیت خانوادگی یا فرهنگ اجتماعی در این روحیه مؤثر است. برخی تفکرات مایوسانه و بدبینانه دارند و خود را رها شده‌ای در طبیعت و وامانده‌ای از کاروان حیات می‌دانند. برخی هم با «امید» زندگی می‌کنند و مفهوم روشن و پرنشاطی از «حیات» در ذهنشان است. طبیعی است که این دو نوع تفکر، دو نوع زندگی هم پدید می‌آورد؛ هم در زندگی فردی، هم اجتماعی! این زاویه دید، در آثار ادبی و شعری و پدیده‌های هنری هم قابل درک است. رمان‌هایی که القاکننده حس بدبینی و یأس هستند کجا، و داستان‌های امید بخش و الهام آفرین کجا؟ در زبان شاعران، یکی مثلاً خویش را

مرغ باغ ملکوت می‌داند که محبوس قفس
دنیاست و باید به آن جنت موعود پر بکشد، یکی هم خود را رهنوردی کور و گم کرده راه در گذرگاه زندگی می‌داند که در زندان عمر محبوس است و حتی گردش سال و ماه را هم گم کرده و به پوچی رسیده است (لیک، در کام ریگزاری خشک، نیمه ره ناگهان فرورفته). این خودباوری نیست، بلکه خود گم کردگی و پوچ‌گرایی است. یکی از همین‌ها گفته است:

هیچ نه انگیزه‌ای، که هیچم، پوچم

هیچ نه اندیشه‌ای که سنگم، چویم

همسفر قصه‌های تلخ غریبم

رهگذر کوچه‌های تنگ غرویم

یکی هم مثل «اقبال لاهوری»، دیدگاهی

لبریز از عشق و امید و نیرو و نشاط دارد و

چنین می‌سراید:

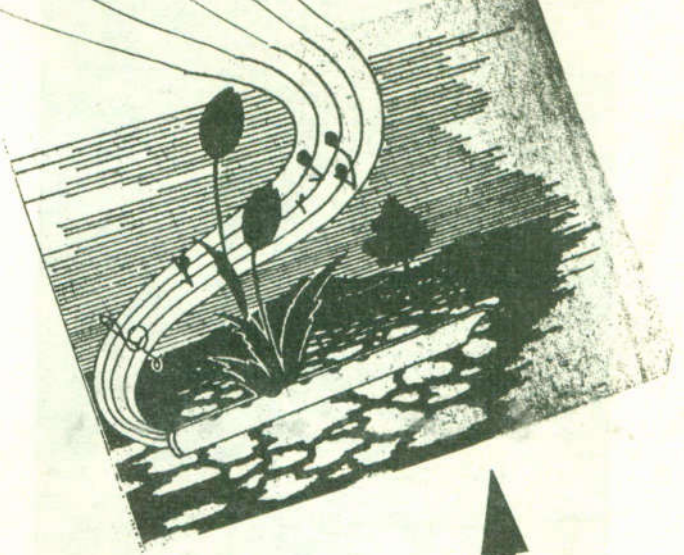
زندگی در صدف خویش، گهر ساختن است

در دل شعله فرو رفتن و نگداختن است

مذهب زنده دلان، خواب پریشانی نیست

از همین خاک، جهان دگری ساختن است





شما مقدمه «وصیت‌نامه سیاسی الهی امام» را ملاحظه کنید که حضرت امام، به چه چیزهایی مباحثات می‌کند و افتخار ما شیعیان را به داشتن چه اندیشه‌ها، دعاها، کتاب‌ها، امامان و شخصیت‌هایی می‌داند؛ این همان واقف بودن از قدر و بهای «داشته‌ها» و «سرمایه» هاست که به انسان احساس شخصیت و غرور می‌دهد و انسان را «خودباور» بار می‌آورد.

آیا می‌توان این‌گونه تفکرها را به غنای فرهنگی یا فقر فرهنگی مرتبط دانست؟

بله، قطعاً تا حد زیادی به آن بستگی دارد. به اضافه این که ممکن است کسی غنی‌ترین فرهنگ را هم داشته باشد، ولی از این فکر و ایده و عمل، جدا باشد. این به «جهل به مکتب» و «نشناختن فرهنگ خودی» مربوط می‌شود. مثل کسی که بر لب دریا، از تشنگی له له می‌زند، یا کسی که گرسنه سر بر گنج می‌گذارد و از گنجینه‌هایی که در اختیار اوست، یا خبر ندارد، یا قدرت بهره‌گیری ندارد. به نظر من تفکر و فرهنگ یک جامعه هم مثل گنج و معدن است، که تا استخراج نشود، کارساز نیست. و تا یک ملت به ارزش آنچه دارند واقف نباشد، هرگز به فکر استخراج و عرضه و بهره‌وری و بهره‌رسانی هم نخواهد بود. چه خوب گفته حافظ شیرازی که:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت، ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

وضعیت جوانان کشورمان را از این بُعد، چگونه تحلیل می‌کنید؟ و اساساً چه عواملی سبب می‌شود که به فرهنگ بیگانه جذب شوند؟

غیر از تربیت خانوادگی و آموزش‌های فرهنگی که روی نسل جوان و نوجوان انجام می‌گیرد، نقشه‌های استعمار هم در «از خود بی‌خود کردن» نسل مسلمان معاصر، بی‌تأثیر نیست. اللقاء این نکته که شما چیزی نیستید و چیزی ندارید و هر چه هست در غرب است، نوعی خودباختگی و احساس حقارت و خودکم‌بینی می‌آورد. در قرآن کریم از چیزی به نام «استخفاف» در فرهنگ فرعونی سخن به میان آمده است که زمینه‌ساز سلطه آن طاغوت بر قوم بنی‌اسرائیل بود: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ»؛ فرعون، مردم خود را خفیف و سبک کرد، در نتیجه مطیع و فرمانبردار او شدند. یعنی آن‌چه مردم را به راحتی به پذیرش «سلطه فرعونی» وا می‌داشت، نوعی احساس حقارت و خودکم‌بینی و ضعف

رسیدن جوانان به این مرحله از شناخت و باور، چگونه حاصل می‌شود و عهده‌دار این کار کیست؟

البته همه کسانی که با فکر و روح نوجوانان و جوانان مرتبط‌اند، مسؤول‌اند. از پدر و مادر گرفته، تا معلمان و مربیان، تا سازندگان برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، هنرمندان و فیلم‌سازان، نویسندگان و ناشران و صاحبان جراید و مطبوعات و... گام



نخست ایجاد این روحیه و فرهنگ خودباوری هم این است که خود این‌ها که نام بردیم، از این ذخیره و ایمان و تفکر برخوردار باشند. وگرنه «ذات» نیافته از هستی بخش‌کی تواند که شود هستی بخش؟ اگر غنای فرهنگی ما برای نسل جوان و قشر تحصیل کرده و اهل مطالعه تبیین شود، مجذوب دیگران نمی‌شوند. امام رضا (ع) در ضمن حدیثی فرموده است: «... انّ الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا»؛ مردم اگر خوبی‌ها و

شخصیت بود که با القاء فرعون پدید آمده بود. الآن هم این‌گونه القائات وجود دارد و از برنامه‌های جدی «استعمار فرهنگی» است.

این قصه غم‌انگیز و فاجعه فرهنگی را حضرت امام (ع) در وصیت‌نامه خویش، در بند «ها» مفصل بیان فرموده است که من توصیه اکید دارم آن را حتماً بخوانید. در بخشی از این فراز می‌خوانیم: «... بدانید که نژاد آریا و عرب، از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد، در دراز مدت، قدرت همه کار، و ساختن همه چیز را دارد و آنچه انسان‌های شبیه به اینان به آن رسیده‌اند، شما هم خواهید رسید، به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکا به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافت‌مندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب.»

خوب، ببینیم این روحیه «اعتماد به نفس» که امام امت فرموده‌اند، تا چه اندازه در ملت‌های مسلمان و در جوانان ما هست؟ همچنین روحیه «تحمل سختی‌ها برای رسیدن به زندگی شرافت‌مندانه»؟ و اساساً این روحیه از کجا پیدا می‌شود؟ جز از راه عقیده به برتری فرهنگی خود نسبت به دیگران؟ و جز از راه این باور که آنچه ما داریم، خود، نفیس و ارزشمند و قابل رقابت با داشته‌های دیگران، بلکه برتر از آنهاست؟



زیبایی‌های کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند. به تعبیر دیگر، آنچه سبب شده مردم در طول تاریخ، در پی فرهنگ‌ها و شخصیت‌ها و حرف‌های دیگران جزائمه اطهار (علیهم‌السلام) و اولیاء دین بیفتند و آنچه موجب رواج فرهنگ‌ها و «ایسم»‌های دیگر شده، ضعف آگاهی و بی‌خبری از محتوای غنی تعالیم وحی و فرهنگ ناب شیعی و آموزش‌های امامان معصوم (علیهم‌السلام) است. روشن است که این «آگاهی از فرهنگ ائمه (علیهم‌السلام)» نیز، تنها با چاپ و نشر کتاب‌های حدیث، فراهم نمی‌آید. در هر زمان و برای هر قشر و سطح، با زبان و کیفیت و روش خاصی باید تبیین کرد، تا با تعالیم حیات بخش «فرهنگ دینی» عمیقاً آشنا شوند. جوان، وقتی می‌شکوفد و می‌روید و می‌بالد که «احساس ریشه» داشته باشد؛ یعنی همان اتصال به یک فرهنگ عریق و عمیق و اصیل و ارزشی.

سؤال این است که این احساس چگونه به دست می‌آید؟

یکی از راه‌های مطالعه و آشنایی با پیشینه فرهنگ و تمدن عظیم اسلامی و مفاخر برجسته اسلام و چهره‌های پرفروغ علم و ادب اسلامی است. جوان مسلمان ما، آن قدر افتخارات مکتبی و پشتوانه‌های فرهنگی دارد که می‌تواند در سطح جهان، به مسلمانی و ایرانی بودن خود مباهات کند. ولی پیش شرط آن، آگاهی از این پیشینه است. با دریغ و درد باید یاد کرد که گاهی بعضی از نوابغ و فرزندان علمی و ادبی ما، در غرب و میان غیر مسلمانان که اهل مطالعه و تحقیق‌اند، آشناتر و معروف‌ترند و ماکم‌تر آنان را می‌شناسیم

و با اندیشه‌ها و آثارشان آشنا می‌شویم. آیا این «انقطاع فرهنگی» که برای بعضی‌ها پیش آمده است، نوعی احساس بی‌ریشگی پدید نمی‌آورد؟ در باغ کهن سال معارف بشری، تناورترین درخت‌های کهن سال و پر میوه، متعلق به امت مسلمان است، که در کوهپایه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی متکی به وحی و قرآن، روئیده و بالیده است. اگر ضعیفی هست، از شناخت و آشنایی ماست. اگر جوان ما مثلاً شناخت روشن و جذابی از بوعلی سینا و سید جمال و ملاصدرا و فیض کاشانی و علامه طباطبائی نداشته باشد، این دیگر به کم‌لطفی او برمی‌گردد و ربطی به غنا یا فقر فرهنگ خودی ندارد.

اشاره به برنامه‌ها و شیوه‌های دشمن در این زمینه‌ها داشتید. اگر ممکن است توضیح بیش‌تری بدهید و مثال روشنی بزنید.

همیشه تهاجم فکری و فرهنگی از زمینه‌ها و رخنه‌های موجود انجام می‌گیرد. یعنی پیش از آن‌که به هجوم فرهنگی دشمن نگاه کنیم، باید زمینه‌های «هجوم‌پذیری» و قبول فرهنگ بیگانه را در میان خودمان ریشه‌یابی کنیم. برخی از این ریشه‌ها، مولود نقشه دشمن و سمپاشی‌های اوست. همچنان که در دفاع از استقلال ارضی یک کشور در مقابل تهاجم بیگانگان، آگاهی از مناطق آسیب‌پذیر و نقاط کور رادار لازم است و با این شناخت است که می‌توان از آن مناطق، حفاظت بیش‌تر کرد، یا زمینه نفوذ را گرفت، در «فرهنگ و اعتقادات» هم گاهی مناطق آسیب‌پذیر و قابل نفوذ وجود دارد که اگر هوشیار نباشیم، دشمن از همان جا ضربه می‌زند.

به نظر من «مبانی اعتقادی» یکی از این محورهاست که باید «بنیه دفاعی» جوانان ما در این میدان، قوی باشد. بدون پشتوانه معلومات متقن و مدوّن و درست از باورهای اعتقادی (که به نام «ایمان» می‌شناسیم) امکان خودباختگی فراهم است. به همین خاطر یکی از نقشه‌های دشمنان، سست کردن این بنیان‌هاست. ایجاد شک و شبهه در اصول اعتقادی، سست کردن باورهای دینی، قداست زدایی از مقدسات مسذهبی، تسرید آفرینی در بسدهی‌ترین و قطعی‌ترین مباحث مورد پذیرش و ایمان مردم، یکی از همین شیوه‌ها و هدف‌هاست.

اگر عقیده به «مبدأ» و «معاد» سست شد، به عنوان اولین خاکریز فتح شده از سوی هجوم آوران فکری بیگانه، موانع بعدی و سنگرهای بعدی خود به خود فتح شده است. آنچه جوان ما را در برابر امواج بی‌دینی و فساد و ابتذال و جرائم نگه می‌دارد، «خدا باوری» و «ترس از قیامت» و عقیده به بهشت و جهنم و لزوم اطاعت از امر و نهی الهی و ضرورت تبعیت از فتوای مجتهد عادل و عمل در چهارچوب فتوای فقیه و احکام شرعی است. اگر این بنیان‌ها سست شود، بدیهی است که چیزی جلودار جوان از سقوط در دام و دامن تباهی‌ها و مفساد و بی‌بند و باری‌های شوم که ارمغان غرب خداگریز است، نخواهد شد.

بی‌جهت نیست که در چند ساله اخیر، شاهد هجوم گسترده و گازانبری به باورهای دینی و مقدسات و مسلمات اعتقادی هستیم. این کار، گاهی به صورت طنز و شوخی انجام می‌گیرد؛ مانند رمان «آیات شیطانی» که سلمان رشدی نوشت و مقدسات و معتقدات مسلمانان را به سخره گرفت. گاهی هم صورت به ظاهر علمی به

خود می‌گیرد و شبهات علمی در مراکز آموزشی و کلاس‌ها و مقالات و... مطرح می‌شود؛ شبهاتی که همه پاسخ مستدل دارد. اما وقتی در جمع جوان‌های خالی‌الذهن و کم معلومات از معیارها و موازین دین مطرح می‌شود و ذهن آن‌ها را نسبت به دین و خدا و وحی و فقه و فتوا و عصمت و ولایت و... مسأله‌دار می‌کنند، چه انتظاری می‌توان داشت که جوانانی که مخاطب و هدف این «بمباران مسموم» قرار می‌گیرند، آن روحیه اعتماد به نفس و پای‌بندی به فرهنگ خودی و خودباوری مکتبی‌رأداشته باشند که بتوانند در برابر این شبیخون بایستند و از موجودیت و کیان فرهنگی خویش، دفاع کنند؟!

برای مقابله با این «مسمومیت فکری» آیا پادزهری هم وجود دارد؟

گفتم که: غنای فکری و وسعت معلومات دینی و پیوند روحی با الگوهای برجسته مکتب، آن هم به صورت ارتباط روحی و عاطفی و شیفتگی و قلبی، می‌تواند از این مسمومیت جلوگیری کند. جوان ما باید اهل «دقت» در خواندن و شنیدن باشد، ذهنی تحلیل‌گر و نقاد داشته باشد، ارتباط خوب و فعال با کتاب و مطالعه داشته باشد، آثار بزرگان را بخواند و گاهی هم اندیشه‌های خود را با خردمندان و فرزاندان، به اصطلاح، «چک» کند تا از سلامت اندیشه خویش، اطمینان پیدا کند. امیدوارم که این انتظار که از جوانان ماست، چندان دست نیافتنی و دشوار نباشد.

پی‌نوشت

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹.

